

خاطرات جادویی

هشت اپیزود از شماره هشت

می‌گویند اگر می‌خواهید کسی را بشناسید با او به سفر بروید. سفر رفتن، یعنی همراه بودن با همسفران در همه لحظه‌ها و حالت‌ها. یکی از فواید همسفر شدن پیدا کردن آدم‌هایی است که بودنشان در زندگی، گاه می‌تواند مسیر زندگی مان را تغییر دهد. کم پیش می‌آید که قوانین سفر ثابت باشند و معمولاً با گذشت زمان، سفر هم مانند هر چیز دیگری دستخوش تغییرات می‌شود. اما یک قانون هست که از گذشته‌های دور تا به امروز تغییر نکرده است و آن هم این است: یک همسفر خوب در هر سفری لازم است. حالا قرار است من از شخصیتی بنویسم که قبل از همسفر شدن چندین و چند ماهه ادعا داشتم تا حدود زیادی از خصوصیات اخلاقی‌اش شناخت دارم. هر جا هم صحبتی از او به میان می‌آمد بیشتر سکوت می‌کردم و شنونده می‌شدم تا بیشتر او را بشناسم. تا اینکه قرار شد برای یک کار تیمی ماه‌ها در کنارش باشم، فرصتی مغتنم برای شناساندن خودم و البته شناخت کسی که در آن مقطع کم‌کم احساس می‌کردم چقدر کم‌او را می‌شناسم.

ماشینش را روشن کرد، یک، دو، سه و هنوز به خروجی نرسیده بودیم که احساسم به یقین نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. آنجا بیشتر فهمیدم که قدیمی‌ها بی‌راه نگفته‌اند که باید برای شناخت بهتر افراد با آنها همسفر یا همسفره بود یا اینکه شریک شد. حالا من همسفری بودم که باید در یک مسیر پرییج و خم همسفره می‌شدم و البته که می‌آمختم. راستی چقدر او را کم می‌شناختم در حالی که تصور این بود که با تمام ابعاد و خصوصیات اخلاقی‌اش آشنا هستم. الان که آن روزها را مرور می‌کنم می‌بینم چه فرصت بزرگی نصیب شده بود. به حرمت قلم، در نوشتارم اقرار نمی‌کنم چون نه بلدم نه اینکه او نیاز به مبالغه و بزرگنمایی از سوی من دارد. اگرچه شاید هم راضی نباشد که من برخی از خاطراتم را روی کاغذ بیاورم.

به مادرم گفتم یک روز خیلی ثروتمند خواهم شد و یک کارخانه کلوچه‌پزی می‌خرم
عکس: نعیم احمدی



داستان کتانی به جای کفش شب‌عید

خیلی از خانواده‌های امروزی به دلیل دیدن و شنیدن دستمزدهای فوتبال‌بایست‌ها بدون اینکه استعداد فرزندان‌شان را شناسایی کنند تلاش‌شان بر فوتبال‌بایست شدن آنها است. در واقع هیچ فوتبال‌بایستی از ابتدا بچه



پولدار نبوده و اگر انگشت‌شمار هم بودند به جایی نرسیدند. همین مورد را می‌توان در زندگی‌نامه فوتبال‌بایست‌ها و ورزشکاران موفق سراسر دنیا هم دید. شاید باورش سخت باشد که از زبان کریستیانو رونالدو فوق‌ستاره فوتبال دنیا می‌شنویم که در فقر و گرسنگی بزرگ شده و خیلی مشتاق است که کارگران مک‌دونالدی که پنهانی به او همبرگر می‌دادند را پیدا کرده و از آنها تشکر کند. او در این مورد می‌گوید: «ما گرسنه بودیم. مک‌دونالد نزدیک ورزشگاه بود و ما در می‌زدیم و می‌پرسیدیم آیا ساندویچی باقی مانده که به ما بدهند. ادنا و دو دختر دیگر همیشه آنجا بودند و به ما ساندویچ می‌دادند. هیچوقت نتوانستم پیدای‌شان کنم.» همین‌طور وقتی نینمار از کودکی‌اش می‌گوید باور تا این حد فقیر بودن‌شان خیلی سخت است. او خاطره‌اش را این‌طور بازگو می‌کند: «من وقتی بچه بودم، خیلی کلوچه دوست داشتم و می‌خواستم همیشه کلوچه بخورم اما وقتی دیگر کلوچه نداشتم، مادرم می‌گفت: «پسر، دیگر پول نداریم و نمی‌توانیم کلوچه بخریم. هفته بعد، وقتی که پدرت حقوق گرفت، می‌توانیم کلوچه بخریم.» آن موقع به مادرم گفتم: «خب ماما، یک روز من خیلی ثروتمند خواهم شد و یک کارخانه کلوچه‌پزی خواهم خرید. آنگاه من می‌توانم هرچه که خواستم، بخورم.» مادرم وقتی این داستان را تعریف می‌کند، گریه می‌کند زیرا این موضوع بسیار برایش متأثرکننده بوده است. «لوئیز سوارز فوق‌ستاره تیم ملی اروگوئه هم دوران کودکی عجیبی داشته است: «کمبودهای زیادی در خانواده ما وجود داشت. من خجالت نمی‌کشم که در ۱۱ و ۱۲ سالگی در تعمیرگاه ماشین پدر بزرگم برای کمک به خانواده کار می‌کردم. البته که مادرم هیچگاه اجازه چنین کاری را به من نداد، اما مثلاً به او می‌گفتم که به خانه دوستانم رفته و به جای آن به سر کار می‌رفتم. در آن دوران مادرم در یک مغازه کار می‌کرد و هنگامی که خانه نبود، مسئولیت آشپزی و کارهای خانه به من سپرده شده بود. من از روی کاغذی که او می‌گذاشت برای برادر و پدرم غذا درست کرده و خرید می‌کردم. من از بازگود کردن آن خاطرات شرمند و خجالت‌زده نمی‌شوم. آن سختی‌ها و فداکاری‌ها باعث شده که در زمین فوتبال نیز این‌گونه باشم و بتوانم سوای منافع شخصی برای موفقیت تیم تلاش کنم.» علی‌کریمی هم خاطره‌ای را یک دهه پیش گفته بود باز هم تکرار می‌کند: «من هم مثل خیلی از فوتبال‌بایست‌ها پدر ثروتمندی نداشتم. یک سال یادم هست که می‌خواستیم برای عید کفش بخریم. من هم باید یک کفش می‌خریدم که با آن به میهمانی و مدرسه بروم یا با آن فوتبال بازی کنم. چون کفشی برای فوتبال نداشتم ترجیح می‌دادم که یک کتانی میخی (استوک) بخرم که هر دو کار را انجام دهد. راستش را بخواهید برایم مهم نبود که با چه کفشی به میهمانی می‌روم. برایم کفش فوتبال مهم‌تر بود.» همه اینها و نمونه‌های بسیار دیگری که وجود دارد و کتاب‌هایش هم موجود است نشان می‌دهد هیچ موفقیتی، شهرت و ثروتی در فوتبال حرفه‌ای بدون زحمت و تلاش به دست نمی‌آید.

پیاده‌روی در اوج کرونا

با اینکه در دوران اوج کرونا تمام اماکن ورزشی تعطیل شده بود اما او تمرینات روزانه‌اش را مرتب انجام می‌داد. پیاده‌روی شاید بهترین جایگزین تمرین در سالن بود. در تعطیلات نوروز این فرصت را پیدا کردم که تنی به آسفالت بزنم و کالری بسوزانم. روز اول تصور این بود که نهایت یک ساعت در کوچه پس‌کوچه‌های خلوت پیاده‌روی می‌رویم اما همین‌که به ساعتش نگاه کرد و به قول ورزشی‌ها تایم گرفت فهمیدم که فقط یک پیاده‌روی ساده را در پیش نداریم. از او پرسیدم معمولاً چند ساعت یا چند کیلومتر پیاده‌روی می‌کنید؟ این سؤال من یعنی اینکه خسته شدم اما واقعیتش این‌طور نبود و کنجکاوی شده بودم: «زمان دقیقی ندارد اما کمتر از دو ساعت نیست و حداقل باید ۱۲ کیلومتر شود چون کمتر از این فایده‌ای ندارد.» او این روزها به قدری از نظر جسمانی آماده است که رضا عنایتی سرمربی تیم هوادار رسماً از او برای اضافه شدن به تیمش دعوت کرده است: «من سیستم بدنی علی‌کریمی را دیدم، خیلی خوشم آمد و الان هم کاملاً جدی می‌گویم اگر تمایل داشته باشد، می‌تواند به تیم ما بپیاید.»

